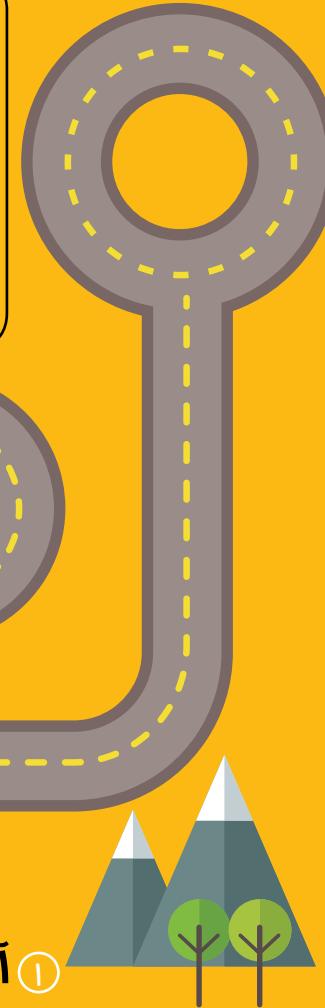


در راه رسیدن به تو...

همه مادر فهرست کارهای اول سالمان کلی مشغله و فعالیت و خلاصه جملات «امسال دیگر باید فلان کار را انجام بدھی»، ردیف می‌کنیم تاخاطرمان جمع شود که عمرمان مفید بوده و جوری زندگی کرده‌ایم که دوست داشته‌ایم. حتی با نوشتنش هم انگار نیمی از کار را پیش برده‌ایم و خلاصه همه این کارها می‌شود قدم به قدم تارسیدن به «آرامش». حالمان خوب می‌شود اگر فیلم مورد علاقه ای را که نوشته بودیم ببینیم، کتابی را که سال هابرگ نامه ریزی کرده بودیم بالآخره بخوانیم یا به آن قرار دو نفره ای را که با خدار اس فلان ساعت گذاشته بودیم، عمل کنیم. حال که خوب شود، آدم آرام می‌شود؛ اما انگار تاروی که وداع پرشکوهی با دنیا داشته باشیم هزار کار نکرده داریم و هزار راه نرفته...



۱ آدرس

کلاف این شماره از جایی شروع شد که از این سر خیابان تا آن سر خیابان را که خودش اندازه نیم ساعت راه بود، دوبار طی کرده بودم و سومین بار بود از جلوی دانشکده فلی نمی‌دانم چیزی را داشتم. آدرس دستم بود و فونت گوشی را بزرگ کرده بودم که کوری ناشی از استرس یک "و" راهم جانگذار و یک آهنگ آرام حزن آلود را گذاشته بودم در گوشم پخش شود، که صدای شهر اضطرابم را بیشتر نکند و همراه با آن گاهی زیر لب یک صلوات بانگاهی ملتمنانه حواله آسمان می‌کردم.

آدرس بودها، ولی برای ادامه راه کافی نبود. با خودم گفتیم یعنی تابه مقصد نرسیم، هیچ راهی برای آرامش وجود ندارد؟!

۲ لوکیشن یا همان موقعیت

خلاصه با هزار بدبختی و زبان خارجی لوکیشن (همان موقعیت فارسی خودمان) را سرج کردم اما گوگل مپ هم انگار تایک جایی رسالت راهنمایی را بروش داشت و نیمه های راه اینترنت گوشی را برای همراهی کافی نمی‌دید و عمل پیوند فیلترشکن های مختلف را هم یکی پس از دیگری پس می‌زد و من ماندم، هاج و واج وسط راه. اما فهمیدم یک راه رسیدن به آرامش در مسیری که هدفش را چندان نمی‌دانی، همین داشتن نقشه است.

گزینه آخر

آخرش با خودت می‌گویی حالا
آخرینشان هنوز ظهور نکرده است
هم من کشف کرده‌ام، وقتی در
مقصد هم که ارتباطی نداشتیم

ضمیمه نوجوان

شماره ۹ اردیبهشت ۱۳۹۹

نوجوان
جوان



زهرا قربانی



هی با خودمان
می‌گوییم نکند
مخاطب حس
کند داریم
برایش نسخه
می‌پیچیم!
اما یک جاهابی
اصلاً پای حرف
من و شما وسط
نیست؛ مثل
بحث داغ این
شماره از کلاف